

توکل

در تدارک استراتژی و تاکتیک‌های سترون!

روز شنبه ۱۴ فوریه ۲۰۱۵ مراسمی به یاد حماسه آفرینان سیاهکل در شهر استکهلم، پایتخت کشور سوئد، توسط فعالین سازمان فدائیان (اقلیت) در سوئد برگزار می‌گردد و در این مراسم، توکل، پیرامون اشکال سازمان‌دهی و تاکتیک سخن‌رانی می‌کند.

در آغاز، توکل با بیان صحیح ضرورت تاریخی، اهمیت و تاثیرات شگرف حماسه‌ی سیاهکل، مانند همیشه، پیش‌زمینه‌ی ذهنی مناسبی را آماده می‌کند تا در این پیش‌زمینه، تمام اشتباهات اپورتونیست‌هائی که سازمان را از خط‌مشی اصلی خود منحرف ساختند، مورد تأیید مجدد قرار بدهد و در ادامه، با تحلیل وقایع سال ۱۳۵۷ یک بار دیگر عدم درک صحیح خود از مارکسیسم – لنینیسم را به نمایش می‌گذارد.

توکل، در تحلیل‌اش از حماسه‌ی سیاهکل، دروغ‌پردازی را رها نمی‌کند:

"این‌که اصلاً حرکت سیاهکل می‌توانست از نظر نظامی پیروزی داشته باشد یا نه، مدنظر نیست. به نظر من نمی‌توانست در آنجا پیروزی داشته باشد. چون ساختار اجتماعی جامعه ایران تغییر کرده بود. سازمان هم دیگر در پی تکرار آن برنیامد." یعنی این که چون حرکت سیاهکل در کوه و یا به عبارت به‌تر در روستا صورت گرفته بود، پیروزی نداشت و نمی‌توانست هم پیروزی داشته باشد، چون ساختار اجتماعی ایران تغییر کرده بود؛ بنابراین سازمان هم دیگر در پی تکرار آن برنیامد و هیچ تلاشی را برای سازمان‌دهی مبارزه‌ی مسلحانه در کوه و یا در روستا انجام نداد. یا توکل تاریخ سازمان را نمی‌داند و یا عمدتاً در پی تحریف تاریخ سازمان است و در هر دو حالت دست به دروغ‌پردازی می‌زند. توکل این دروغ را به سازمانی نسبت می‌دهد که در خرداد ۱۳۵۰ و در مقدمه‌ای که برای انتشار کتاب رفیق احمدزاده تهیه می‌کند، می‌نویسد:

"ما با تجزیه و تحلیل شرایط ایران به این نتیجه رسیده بودیم که وظیفه‌ی هر گروه انقلابی، آغاز مبارزه‌ی مسلحانه، چه در شهر و چه در روستاست."

و رفیق احمدزاده هم در کتاب خود خاطر نشان ساخته است که:

"شرط پیروزی انقلاب در هم‌شکستن نیروهای مسلح ضدانقلابی است و این امر نیاز به یک ارتش توده‌ای دارد. اما ارتش توده‌ای چگونه به وجود می‌آید؟ در شرایط کنونی جامعه، ارتش خلق اساساً در مبارزه‌ی چریکی در روستا به وجود می‌آید و این امر مستلزم ایجاد کانون‌های چریکی است."

و به همین دلائل، بلافاصله پس از تشکیل سازمان در سال ۱۳۵۰، سازمان‌دهی مجدد حرکت در روستا در دستور کار سازمان قرار می‌گیرد و یک تیم، مسئول شناسائی و انبارک‌زنی در کوه‌های شمال می‌شود و در جریان همین حرکت، مهرنوش ابراهیمی، چنگیز قبادی، بهرام قبادی و محمدعلی پرتوی در ارتفاعات جنوبی نوشهر دستگیر می‌شوند. به هنگام انتقال آنان از ساواک نوشهر به ساواک ساری، چنگیز قبادی برای ایجاد امکان فرار، ماشین را چپ می‌کند که در نتیجه‌ی آن مهرنوش ابراهیمی و چنگیز قبادی موفق به فرار می‌شوند و بهرام قبادی و محمدعلی پرتوی مجدداً دستگیر می‌شوند.

توکل همچنان اصرار دارد که تئوری مبارزه‌ی مسلحانه را تحریف کرده و تاکتیک مبارزه‌ی مسلحانه را تا حد تاکتیک تبلیغ مسلحانه نزول بدهد:

"تاکتیک تبلیغ مسلحانه در آن مقطع به عنوان محور تاکتیک‌های دیگر سازمان، واقعاً هم نقش بی‌بدیلی ایفا نمود."

توکل در این کار تحریف موفق نخواهد بود زیرا سازمان در پیش‌گفتار اول تیرماه ۱۳۵۱ بر کتاب رفیق احمدزاده می‌نویسد:

"درک عده‌ای از عمل مسلحانه تا تبلیغ مسلحانه (مراد از تبلیغ مسلحانه، از عمل مسلحانه تنها اثر تبلیغی بر روی خلق انتظار داشتن است). فراتر نمی‌رفت. چنین درکی دامنه‌ی عمل مسلحانه را محدود می‌سازد. ما با عمل مسلحانه به دشمن ضربات نظامی، اقتصادی و سیاسی وارد می‌سازیم. البته تحلیل ما از مبارزه در مرحله‌ی کنونی‌اش در مجموع ماهیت تبلیغی آن را نشان می‌دهد، ولی این مطلقن بدان معنی نیست که ما عمل مسلحانه را با تبلیغ مسلحانه یکسان بگیریم."

توکل، مانند همیشه به رفقا احمدزاده و پویان تکیه می‌کند، ولی در بررسی سازمان هنگامی که می‌گوید:

"اما حالا که سازمان مرحله تثبیت را پشت سر گذاشته بود، چه می‌بایستی بکند؟ سازمان در رابطه با وظائف مرحله دوم با تأکید هرچه بیشتر بر سازماندهی طبقه کارگر، اعلام می‌کند که وظیفه ما بردن آگاهی سوسیالیستی و دمکراتیک به میان کارگران و تبلیغ برنامه انقلاب رهایی‌بخش است."

دیگر خود را به فراموشی می‌زند که بگوید که این نوع "مرحله" بندی را از آثار کدام یک از نظریه‌پردازان اولیه‌ی سازمان نقل می‌کند؟ و به خصوص تصمیم به اجراء این "مرحله‌ی دوم" چه زمانی اتخاذ شده و در کدام اسناد سازمانی ثبت گردیده است؟ تا آن جایی که پیش‌گفتار اول تیر ۱۳۵۱ بر کتاب رفیق احمدزاده نشان می‌دهد، وظائفی که توکل برای "مرحله"ی دوم خودش ذکر می‌کند، اعمالی هستند که رفقای اولیه‌ی سازمان، قبل از "مرحله" اول، یعنی آغاز مبارزه‌ی مسلحانه و تثبیت آن انجام داده و به بی‌ثمری مطلق آن پی برده بودند:

"گروه قبل از اتخاذ مشی مسلحانه شیوه‌های دیگری را تجربه کرده بود. گروه، از روی مدل چینی ابتداء حزب و سپس دست‌زدن به عمل نظامی، به کار سیاسی میان دهقانان و کارگران پرداخت. رفقا به روستاها و میان کارگران رفته و به ایجاد ارتباط با آنان کوشیدند. برخوردار عینی ما با تجارب این شیوه از عمل، نشان‌دهنده‌ی بی‌ثمری مطلق این شیوه بود."

جهت یادآوری به توکل، این "مرحله‌ی دوم" همان مرحله‌ی تغییر خط‌مشی سازمان توسط اپورتونیست‌هایی است که این جمله‌ی رفیق احمدزاده را ندیده بودند که:

"در شرائطی که کارگر ناگزیر در بند نان و آب خویش است، کارگر نه امکان پذیرش مبارزه‌ی سیاسی را دارد و نه آن را می‌پذیرد."

و بدین گونه تصمیم به تغییر خط‌مشی سازمان گرفته، و درصدد این برآمدند که با رها کردن مبارزه‌ی مسلحانه، آگاهی سوسیالیستی و دمکراتیک را به میان کارگران برده و برنامه‌ی انقلاب رهایی‌بخش را تبلیغ نمایند؟!

هنگامی که توکل می‌گوید:

"به باور من، سازمان در عمل و در تجربه در مسیری گام برمی‌داشت که رفیق امیر پرویز پویان ترسیم کرده بود. تبلیغ مسلحانه به همراه تبلیغ مجزای سیاسی در مقیاس سرتاسری، برای درهم‌شکستن جو سرکوب و اختناق، ایجاد رابطه معنوی با توده‌های مردم و سپس تبدیل رابطه معنوی ایجادشده میان سازمان و توده کارگران، به رابطه‌ی مادی و ارگانیک و تشکیل حزب طبقاتی کارگران."

باور اشتباه خویش را از آثار رفقا احمدزاده و پویان و اصرار خویش به تحریف این آثار را به نمایش می‌گذارد.

رفیق احمدزاده می‌گوید:

"این حمایت معنوی است که در لحظه‌ی یک تغییر کیفی و با سازمان‌دهی پیش‌آهنگان انقلابی مادیت می‌یابد و مبارزه‌ی توده‌ای شکست‌ناپذیر محقق می‌گردد."

و رفیق پویان می‌گوید:

"قدرت انقلابی، بین روشن‌فکران پروولتری و پروولتاریا، رابطه‌ی معنوی برقرار می‌کند و اعمال این قدرت در ادامه‌ی خویش به رابطه‌ی سازمانی می‌انجامد."

حال، توکل باید بگوید که چرا این سخنان را تحریف کرده و موضوع "ایجاد رابطه‌ی معنوی و سپس تبدیل آن به رابطه‌ی مادی و سازمانی" را به مسئله‌ی "تشکیل حزب طبقاتی کارگران" ربط می‌دهد و این تحریف را به رفیق پویان متصل می‌سازد؟

توکل می‌گوید:

"گرچه سازمان بر سر نقد برخی اشتباهات نظری و عملی تأخیر داشت، اما بالاخره تا سال ۵۴ به این نقطه رسید که نیروی خود را در کجا باید متمرکز سازد. این نیرویی که به سمت سازمان آمده، این گروه‌های هوادار مستقل که علنی فعالیت می‌کنند، این همه نیرو را نمی‌شود در خانه‌های تیمی سازمان‌دهی کرد. از این مقطع است که کادرهای سازمان به کارخانه‌ها فرستاده می‌شوند."

و این یعنی تعطیل کردن مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک که توکل و توکل‌های درون سازمان، این امر را به خوبی به پیش بردند.

برخی از رفقای اولیه‌ی سازمان که خود کارگر همین کارخانه‌ها بودند، با رها کردن کارخانه و پیوستن به خانه‌های تیمی درصدد گسترش مبارزه‌ی مسلحانه تا ایجاد ارتش خلق بودند، ولی اینک توکل و توکل‌های درون سازمان، چریک‌ها را به کارخانه‌ها می‌فرستند!!!

توکل هنوز هم نمی‌تواند منظور رفیق احمدزاده را درک کند که:

"از آن‌جا که سازمان‌دهی متشکل‌تر و وسیع‌تر مبارزه‌ی مسلحانه و ایجاد هم‌کاری بین گروه‌های مبارز نیز مسئله‌ای مبرم می‌باشد، وجود کار سیاسی - نظامی در شهرهای بزرگ و به ویژه در تهران، به عنوان محل تقاطع کانال‌های ارتباطی کشور و مراکز اقتصادی و تولیدی مهم کشور و به عنوان مراکز فعال ارتباط گروه‌های مبارز در سراسر کشور، امری تعیین‌کننده است. اما باید توجه داشت که دشمن با تمام نیرو و امکان و با هر چه که در قدرت دارد، سعی خواهد کرد این مبارزه را سرکوب کند. این است که جنبه‌ی نظامی مبارزه‌ی مسلحانه به‌طور روزافزونی اهمیت کسب خواهد کرد و هم‌این که چنین بشود، خروج به روستاها و کشاندن عرصه‌ی عمده‌ی مبارزه به روستاها امری تعیین‌کننده می‌گردد."

توکل می‌گوید:

"سازمان بخشی از نظرات رفیق احمدزاده را رد کرد و درست هم رد کرده بود. چون این مواضع در بیک دوره از مبارزات سازمان کار آیی داشتند و جوانب منفی و نادرستی هم داشتند که در آن مقطع تعیین‌کننده نبود. اما یک سری از این مواضع با واقعیت‌های مرحله جدید نمی‌خواند. نظرات رفیق جزنی هم که تازه در درون سازمان مطرح بود. از برخی جهات پاسخگو نبود."

توکل، باز هم درصدد تحریف تاریخ است. موضوع رد نظرات رفیق احمدزاده فقط در زندان مطرح می‌گردد و طبق اساسنامه‌ی سازمان، رفقای که زندانی می‌شدند، دیگر عضو سازمان نبودند. پس این سازمان نبود که نظرات رفیق احمدزاده را رد می‌کرد. در بیرون از زندان و درون سازمان هم، تا انتشار "بیانیه‌ی ۱۶ آذر ۱۳۵۶" و اعلام تغییر خط مشی سازمان، نوشته‌ای از سازمان منتشر نشده

است که نظرات رفیق احمدزاده را رد کرده باشد. گذشته از این‌ها، چون "بیانیه‌ی ۱۶ آذر ۱۳۵۶" بدون اطلاع رفقای خارج از کشور که از اعضای رهبری سازمان بودند، صادر شده بود، از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

همچنین، توکل فراموش کرده است که نظرات رفیق جزینی از هر جهتی که پاسخ گو نبود، ولی از یک جهت پاسخ گو بود و آن این که توکل و توکل‌های درون زندان، توانستند جهت مقابله با نظریات رفیق احمدزاده و تغییر مشی سازمان، پشت آن سنگر بگیرند.

توکل می‌گوید:

"اگر رفیق جزینی که در زندان نظرات خود را تدوین کرده بود، از نزدیک در بطن واقعیت‌های عینی جامعه قرار می‌داشت، قطعاً نظرات و مواضع دیگری را مطرح می‌کرد."

جهت اطمینان به توکل، قطعاً همین‌طور است. شاید هم نظراتی را مشابه رفیق حمید مومنی مطرح می‌کرد و دیگر بهانه‌ای برای اپورتونیست‌های داخل سازمان باقی نمی‌ماند تا برای توجیه انحراف خویش و تغییر خط‌مشی سازمان، پشت رفیق جزینی پنهان بشوند.

هنگامی که توکل می‌گوید:

"یک سازمان مارکسیست انقلابی تحت هیچ شرایطی نباید کاربرد سلاح را کنار بگذارد. فقط باید دید در کجا ضروری است و می‌تواند به مبارزه سیاسی خدمت کند و در کجا باید به کار گرفته شود."

یک بار دیگر نشان می‌دهد که تئوری مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک را متوجه نشده است.

در کجای آثار رفقا احمدزاده و پویان چنین چیزی گفته شده است که مبارزه‌ی نظامی چیزی جدا از مبارزه‌ی سیاسی است و گاه و بی‌گاه و آن جا و این جا به کار گرفته می‌شود؟

رفیق پویان، همه جا اصطلاح سیاسی - نظامی را به کار می‌گیرد.

رفیق احمدزاده هم می‌گوید:

"در شرایط کنونی هر مبارزه‌ی سیاسی به ناچار باید بر اساس مبارزه‌ی مسلحانه سازمان یابد. ... توده‌ها را نمی‌توان با تبلیغ سیاسی صرف به مبارزه کشانید. ... مبارزه‌ی سیاسی در جامعه‌ی ما ناگزیر باید مسلحانه باشد. ... رژی دبره به خوبی نشان می‌دهد چسبیدن به یک رشته اشکال عمل خاص، که تاریخ شرایط کنکرت آن‌ها را مردود شناخته، چگونه یک جدائی تاکتیکی بین کار سیاسی و نظامی، بین فراهم کردن مقدمات جنگ و خود جنگ را به یک جدائی استراتژیک مبدل می‌کند."

بنابراین، دقیقن زمانی که توکل‌های درون سازمان، اعتقاد خود را مبنی بر جدائی تاکتیکی میان کار سیاسی و کار نظامی به سازمان تحمیل کردند، جدائی استراتژیک سازمان از مبارزه‌ی نظامی نیز آغاز گردید.

هنگامی که توکل به تحلیل وقایع سال ۱۳۵۷ می‌پردازد، می‌گوید:

"من برخلاف تصور بعضی‌ها که فکر می‌کنند امپریالیست‌ها آمدند و از بالای سر مردم، این دارودسته مرتجع را گذاشتند در رأس قدرت، هیچ‌گاه چنین عقیده‌ای نداشته‌ام. به باور من این ادعا یک افسانه است. دستگاه مذهبی در دوران رژیم شاه از آزادی فعالیت برخوردار بود. طرفداران خمینی امکان سازماندهی و تبلیغ حول مساجد و دیگر مراکز مذهبی را داشتند، در میان قشر خرده‌بورژوازی سنتی، طرفدار و پایگاه داشتند. از حمایت مادی کاسب‌کاران و بخش‌هایی از تجار برخوردار بودند. بنابراین وقتی که جنبش اعتلا پیدا کرد، حداقل‌هایی از سازماندهی و امکانات را داشتند که بتوانند در غیاب سازمان‌های قدرتمند انقلابی، رهبری خود را بر جنبش تحمیل کنند."

توکل، تعویض "دارودسته‌ی مرتجع" شاه را با "دارودسته‌ی مرتجع" خمینی که توسط اربابان غربی‌شان در سال ۱۳۵۷ صورت گرفت، یک افسانه می‌داند ولی متوجه نیست که خودش هنوز اسیر توهم این افسانه است که گویا در سال ۱۳۵۷ جنبشی بدون رهبری اعتلاء می‌یابد و در "غیاب سازمان‌های قدرتمند انقلابی"، طرف‌داران خمینی رهبری خود را بر این جنبش تحمیل می‌کنند! توکل نمی‌داند که هیچ جنبشی، بدون داشتن رهبری، اعتلاء نمی‌یابد و اگر جنبش ضدشاه در سال ۱۳۵۷ اعتلاء یافت، دلیل عمده‌اش همانا رهبری "طرف‌داران خمینی" و یا به عبارت بهتر، سگ‌های زنجیری جدید امپریالیسم بود.

توکل می‌گوید:

"قدرت‌های امپریالیست ابتدا خیلی تلاش کردند که رژیم شاه بتواند اوضاع را تحت کنترل درآورد. وقتی که دیدند دیگر سرکوب انقلاب توسط رژیم سلطنتی ممکن نیست، سراغ دارودسته مرتجع خمینی و حمایت از آن رفتند." توکل اطلاع ندارد که ژیسکاردستن، رئیس جمهور وقت فرانسه، در مورد کنفرانس گوادولوپ نوشته است که در این کنفرانس، جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا نخستین کسی بود که گفت شاه باید برود و این امر بیان‌گر این است که آمریکایی‌ها بسیار پیش‌تر از این‌ها، یعنی برقراری کنفرانس گوادولوپ در ۱۱ دی ۱۳۵۷، به فکر تعویض حاکمیت در ایران افتاده بودند و به همین خاطر نیز مزدوران‌شان در ایران در روز ۱۷ دی ۱۳۵۶ "نامه احمد رشیدی مطلق" را منتشر می‌سازند. بنابراین برعکس توهمی که توکل بدان دچار است، تلاش قدرت‌های امپریالیست، برای این که رژیم شاه بتواند اوضاع را تحت کنترل داشته باشد، در اوائل دهه‌ی ۱۳۵۰ صورت می‌گرفت اما پس از اجراء سیاست‌های نفتی در اواسط دهه‌ی ۱۳۵۰ وقتی که دیدند دیگر گسترش منافع امپریالیستی توسط رژیم سلطنتی شاه ممکن نیست، دارودسته‌ی مرتجع خمینی را سازمان داده و در سال ۱۳۵۷ جای‌گزین دارودسته‌ی مرتجع شاه ساختند.

توکل هنوز نمی‌داند که چنانچه مبارزات توده‌ها پی‌درپی بشود، به معنای این است که این مبارزات دارای رهبری است و به همین خاطر هم وی، هنوز از رخ‌دادن یک رشته قیام‌های محلی پی‌درپی متعجب است:

"یک رشته قیام‌های محلی پی‌درپی رخ می‌دهد که ما قبلاً نمونه آن را به این شکلش نداشتیم. سال‌ها پیش، موارد منفردی از قیام‌های محلی و منطقه‌ای را در مقاطعی داشتیم مثلاً در خراسان، تبریز، گیلان، کردستان. ولی در این ابعادی که پی‌درپی یک رشته قیام‌های زنجیره‌ای محلی به وقوع پیوندد، نداشتیم."

نداشتید، چون ارگانی که بتواند این قیام‌های محلی و منطقه‌ای را سازمان بدهد، نداشتید؛ در سال ۱۳۵۷ داشتید، زیرا قدرت‌های امپریالیستی و به‌خصوص امپریالیسم آمریکا تصمیم گرفته بودند دارودسته‌ی خمینی را به عنوان رهبری یک انقلاب جا بزنند و برای این کار هم مزدوران‌شان را در داخل ایران به‌راحتی سازمان داده و برای‌شان به عنوان رهبری انقلاب تبلیغ نیز کردند و برای پیش‌برد این سیاست، این "قیام‌های محلی پی‌درپی" را برای‌تان سازمان دادند.

چون توکل چیزی را که قبلن خوانده بود، فقط خوانده بود، وقایع سال ۱۳۵۷ را کاملن متشابه وقایعی می‌بیند که در انقلاب اکتبر اتفاق افتاده بود:

"قبلاً خوانده بودیم که مثلاً مبارزات کارگران روسیه که سرانجام به انقلاب اکتبر انجامید، چگونه از مبارزه اقتصادی آغاز شد و به مبارزه سیاسی و سرانجام قیام مسلحانه ارتقاء یافت. حالا می‌دیدیم که باوجود موانعی که رژیم دیکتاتوری عریان سلطنتی بر سر راه تشکل و آگاهی طبقه کارگر پدید آورده بود، در جنبش خودمان دارد این اتفاق می‌افتد."

اما توکل دیگر نیازی نمی‌بیند که توضیح بدهد که "با وجود موانعی که رژیم دیکتاتوری عریان سلطنتی بر سر راه تشکل و آگاهی طبقه کارگر پدید آورده بود" چرا باز هم همان اتفاقی که در روسیه به وقوع پیوست، دقیقن در ایران نیز همان اتفاق می‌افتد!؟

چون توکل تصمیم گرفته است که واقعه‌ی سال ۱۳۵۷ ایران را کپی برابر اصل با انقلاب اکتبر جلوه دهد، می‌گوید:

"در تعدادی از خیابان‌های تهران، تظاهراتی شکل می‌گرفت. سنگری برپا می‌شود. نیروهای مسلح رژیم که حمله می‌کردند، با برپائی آتش و پرتاب کوکتل مولوتف، مدتی کوتاه مقابله می‌شد. سپس، سنگربندی به خیابانی دیگری منتقل می‌شد و درگیری ادامه می‌یافت. این سنگربندی متحرک نه فقط نیروی آماده قیام مسلحانه را آموزش می‌داد، بلکه یکی از آن راه‌های فرسوده کردن نیروی نظامی رژیم و داغان کردن روحیه آن‌ها به همراه اعتصاب عمومی سیاسی، راهپیمائی‌ها و تظاهرات توده‌ای بود. حالا همه شرایط برای قیام مسلحانه فراهم شده بود و آن‌هم بالاخره فرارسید و نشان داد که قیام مسلحانه توده‌ای شهری، شکل مبارزه مسلحانه کارگران و زحمتکشان در ایران است."

تمام این وقایعی که توکل برمی‌شمارد، به گفته‌ی خودش "در تعدادی از خیابان‌های تهران" صورت می‌گیرد، ولی در پایان مطلب‌اش نتیجه می‌گیرد که قیام مسلحانه‌ی توده‌ای شهری، شکل مبارزه‌ی مسلحانه‌ی کارگران و زحمت‌کشان در ایران است (تاکید از ماست).

توکل می‌گوید:

"بعد از قیام هم مبارزاتی که صورت گرفت، تأییدی بود بر این واقعیت که اگر ما این اشکال مبارزه‌ای را که در دوره قیام پدید آمد، برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مدنظر قرار ندهیم، ولو یک مبارزه‌ای توده‌ای هم باشد، به نتیجه مطلوب نخواهد انجامید."

چون توکل قادر به درک این موضوع نیست که رژیم شاه سرنگون نگردید، بلکه همان رژیم اقتصادی و سیاسی ولی با مزدورانی جدید و در شکلی دیگر و آن هم با خواست امپریالیسم آمریکا در ابتداء و سائر امپریالیست‌ها در انتها، به حیات خود ادامه داد، "اشکال مبارزه‌ی دوره‌ی قیام" را الگوی خویش قرار می‌دهد.

توکل می‌گوید:

"وقتی که جنبش توده‌ای سرا سری کارگران و زحمتکشان به آن درجه اعتلا نیافت، جنبش توده‌ای مردم کردستان هم راهی جز عقب‌نشینی نداشت. ... رفقای چریک ارتش رهایی‌بخش که خواستند مبارزه مسلحانه را بار دیگر از جنگل‌های شمال آغاز کنند یا تلاش اتحادیه کمونیست‌ها در سال ۶۰ برای گرفتن آمل در شمال، که هر دو با شکست روبه‌رو شدند. دلیل ناکامی هم روشن بود. نمی‌شود بدون توجه به واقعیت‌های مشخص، بر اساس مفروضات ذهنی، شکل مبارزه را تعیین کرد. جنبش کارگری و توده‌ای آموخت که مبارزه تحت هر شرایطی چه اشکالی به خودش می‌گیرد. حالا شما اگر بخواهید پس از تجارب قیام، مبارزه را به جنگل‌های شمال بکشانید یا از جنگل به شهر و بخواهید یک شهری را بگیرید، معلوم است که شکست می‌خورید."

توکل به گونه‌ای صحبت می‌کند که انگار خودش پیروز شده است. اگر موضوع بحث "شکست خوردن" است، همه شکست خورده‌اند. موضوع بحث، بررسی استراتژی و تاکتیک مبارزه است. دقیقن، تجارب قیام نشان داد که هنوز هم مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک است. اگر ایرادی وجود داشت، ایراد به توکل و توکل‌های دوران قیام و پس از آن بود که به استراتژی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، یعنی اعتصاب سیاسی سراسری و قیام مسلحانه‌ی عمومی، که کارآئی آن در ایران توسط بنیان‌گذاران سازمان رد شده بود، توسل جسته بودند.

از آن جایی که توکل هنوز نمی‌داند که رژیم شاه سرنگون نشده است، بلکه تغییر شکل داده است، پس از یک مقایسه‌ی سطحی میان رژیم شاه و جمهوری اسلامی درصدد پاسخ‌گوئی به این سوال برمی‌آید که چرا رژیم شاه سرنگون گردید ولی رژیم جمهوری

اسلامی سرنگون نمی‌گردد و در پاسخ نیز با برشمردن چند عامل ذهنی که آن‌ها را موثر ولی غیرتعیین‌کننده می‌داند، ناگهان تر جدید خود را اعلام می‌کند و تمام مارکسیست‌های جهان را انگشت به دهان می‌سازد:

"انقلاب هیچ‌وقت منتظر سطح سازمان‌یافتگی توده‌های مردم نمی‌ماند!!"

جهت اطلاع توکل، آن چیزی که منتظر سطح سازمان‌یافته‌گی توده‌های مردم نمی‌ماند، شورش و یا حرکت خودبه‌خودی است و آن چیزی که دقیقاً به سطح معینی از سازمان‌یافته‌گی توده‌های مردم نیاز دارد، انقلاب است. شورش و یا حرکت خودبه‌خودی، یک واقعه‌ی اجتماعی است که به وجود آمدن نارضایتی در میان گروهی از مردم، شرط لازم و کافی برای وقوع این واقعه است.

اما انقلاب، یک واقعه‌ی اجتماعی نیست، بلکه یک پروسه‌ی اجتماعی است. انقلاب حرکتی است از نقطه‌ای معین به نقطه‌ی معین دیگری که به یک‌باره به وقوع نمی‌پیوندد و به خودی خود نیز به حرکت خویش ادامه نمی‌دهد. تنها نقطه‌ی مشترک انقلاب و حرکت خودبه‌خودی، همان نارضایتی است اما نه نارضایتی گروهی از مردم، مانند آن چه که در یک حرکت خودبه‌خودی شرط لازم و کافی است، بلکه با نارضایتی طبقاتی است که انقلاب نطفه می‌بندد و به همین خاطر هم پدیده‌ای است بسیار پیچیده‌تر از حرکت خودبه‌خودی و تکوین آن نیز مستلزم وجود شرایط پیچیده‌تری است.

یکی از این شرایط، وجود عنصر آگاهی است. انقلاب یک عمل آگاهانه‌ی اجتماعی است و به همین خاطر در شرایط وجود عنصر آگاهی است که انقلاب تکوین می‌یابد. این عنصر آگاهی به صورت تئوری انقلاب مجسم می‌گردد.

شرط دیگر تکوین انقلاب، سازمان‌یابی و یا سازمان‌یافته‌گی است. بدین جهت که هیچ پروسه‌ی اجتماعی، بدون داشتن سازمان اجتماعی قابل تصور نیست.

اگر مارکس در کتاب "مبارزات طبقاتی در فرانسه" گفت:

"انقلاب‌ها، لکوموتیوهای تاریخ هستند."

این را به خوبی می‌دانست که هر لکوموتیوی، پس از این که اجزاء داخلی‌اش سازمان می‌یابد، قادر به حرکت می‌گردد. حال اگر توکل لکوموتیوی را دیده است که قبل از سازمان یافتن اجزاء داخلی‌اش به حرکت درآمده است، چشم‌اش روشن!

توکل ابداعات دیگری نیز دارد. از جمله:

"سازمان‌یافته‌ترین طبقه و توده‌ای‌ترین حزب هم هیچ‌گاه قادر به انقلاب نخواهد بود، مگر آن که انقلاب خودجوش شکل

بگیرد و این حزب تأثیر خودش را بر روند پیشرفت انقلاب بگذارد. یک حزب سیاسی می‌تواند روند انقلاب را تسریع بکند.

نبود آن هم می‌تواند تأثیر منفی داشته باشد، اما در حال تعیین‌کننده نیست."

منظور توکل از "سازمان‌یافته‌ترین طبقه" این است که مثلاً اگر طبقه‌ی کارگر در به‌ترین حالت سازمان‌یافته‌گی باشد، که در این صورت حتمن و حتمن دارای "توده‌ای‌ترین حزب" خود هم هست، - یعنی با آماده بودن شرایط عینی انقلاب، شرایط ذهنی آن هم آماده شده است - باز هم قادر به انقلاب نخواهد بود زیرا توکل آن را نمی‌خواهد؛ زیرا توکل پدیده‌ی جدیدی کشف کرده است به نام: انقلاب خودجوش!

بدین ترتیب در تر "انقلاب خودجوش"، نقش حزب به عنوان ابزار حصول و حفظ قدرت سیاسی (موریس کورنفورث: ماتریالیسم دیالکتیک) نفی می‌شود و توکل می‌تواند تا اختراع "لکوموتیو خودجوش" منتظر بماند!

توکل جامعه‌ی ایران را به اصطلاح تحلیل طبقاتی می‌کند:

"رژیم شاه، نماینده و پاسدار منافع یک طبقه بورژوازی به لحاظ کمیت، بسیار کم شمار بود. ... به همراه یک نیروی مسلح

و سرکوبی که می‌بایستی رژیم را حفظ کند. بقیه‌ی طبقات و اقشار جامعه هر یک به دلیلی مخالف یا علیه رژیم شاه بودند.

... در دوران جمهوری اسلامی یک طبقه‌ی بورژوازی پرجمعیت به وجود آمده است. ... قشر خرده‌بورژوازی مدرن که در دوران رژیم شاه هنوز محدود بود، شدیداً رشد کرده و یک جمعیت قابل‌ملاحظه‌ای هستند. ... این قشر خرده‌بورژوازی در پی سیاست اقتصادی نئولیبرال و درآمدهای کلان نفتی رشد کرد و همین تأثیر را بر تغییر توازن قوا به نفع طبقه سرمایه‌دار برجای گذاشت. ... در دوره جمهوری اسلامی، کمیت دانشجویان وسیعاً رشد کرده ... جنبش دانشجویی در گذشته‌های دور، متحد طبقه کارگر بود، در آینده هم ممکن است چنین شود. به‌طور عینی عجالتاً، متحد طبقه کارگر نیست. ... همین دانشجویان با این آموزش‌ها می‌شوند کادرهای نظام سرمایه‌داری و طرفدار جمهوری اسلامی. ... امروزه استاد‌های دانشگاه عموماً طرفدار جمهوری اسلامی، این یا آن جناح آن هستند. ... جنبش زنان نه فقط متحد طبقه کارگر نیستند، بلکه علیه طبقه کارگرند. آن‌ها متحد رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی‌اند. ... روشنفکران عموماً مخالف رژیم شاه بودند. جمهوری اسلامی اما در محدوده‌ای توانسته است در عرصه‌های مختلف آگاهی اجتماعی از ادبیات و هنرها گرفته تا فلسفه، سیاست، جامعه‌شناسی، حقوق، نویسندگان، هنرمندان، حقوق‌دان‌ها و نظریه‌پردازان وابسته به خود را ایجاد کند. ... دستگاه مذهبی هم که جزء لاینفک دولت دینی برای تحمیت معنوی مردم است." (تائیدها از ماست)

حال، چون توکل جرئت بیان‌اش را ندارد، این را نیز از زبان توکل می‌توان اضافه کرد که در زمان جمهوری اسلامی، تعداد بسیار زیادی از کارگران ایران، به خاطر اعتقادات مذهبی خود، صفوف نماز جمعه و مراسم‌های دولتی را انباشته‌اند و به همین خاطر کارگران نیز طرف‌دار رژیم هستند!!!

نتیجه‌ی این‌گونه تحلیل طبقاتی این است که در دوران شاه، منافع طبقاتی اقلیت ناچیزی از جامعه، توسط رژیم شاه تامین می‌شد و به همین خاطر نیز طرف‌دار رژیم بودند، ولی در زمان رژیم جمهوری اسلامی منافع طبقاتی اکثریت مطلق جامعه توسط رژیم جمهوری اسلامی تامین می‌شود و به همین دلیل، این‌ها هم طرف‌دار این رژیم هستند!!!

توکل جمعیت زیاد بورژوازی و خرده بورژوازی ایران را خوب دیده است، ولی متوجه نیست که جمعیت ایران هم زیاد شده است. با دورانی که وی مقایسه می‌کند، جمعیت ایران تقریباً سه برابر شده است. به این خاطر، طبیعی است که کمیت بورژوازی و خرده بورژوازی ایران در دوران جمهوری اسلامی نسبت به زمان شاه افزایش داشته باشد. اما برای رفع نگرانی توکل، لازم به یادآوری است که یکی از خصوصیات مهم سیستم سرمایه‌داری، گرایش به تمرکز ابزار تولید در دست تعداد هر چه کمتری است. بنابراین پروسه‌ی تمرکز ابزار تولید در دست نهاد سپاه پاسداران همچنان ادامه خواهد داشت و صف به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی، که سرمایه‌های‌شان از دایره‌ی انحصار سپاه خارج می‌ماند، همچنان گسترش خواهد یافت.

موضوع مهم‌تری که توکل متوجه نشده این است که وقتی گفته می‌شود خرده‌بورژوازی شهر و روستا متحدین طبیعی طبقه‌ی کارگر هستند، بدین مفهوم نیست که اینان هر روزه برای تامین منافع طبقه‌ی کارگر در حال مبارزه هستند و یا مانند توکل هر روزه برای کارگران فقط اعلامیه صادر می‌کنند. بلکه منظور این است که چون منافع طبقاتی خرده‌بورژوازی شهر و روستا، همانند منافع طبقاتی طبقه‌ی کارگر توسط بورژوازی حاکم غارت می‌گردد، بنابراین خرده‌بورژوازی شهر و روستا، متحدین طبیعی طبقه‌ی کارگر می‌باشند و هنگامی که چنین شرائطی حاکم باشد، می‌گویند شرائط عینی انقلاب آماده است.

بدیهی است که تامین منافع طبقاتی طبقه‌ی کارگر و همچنین تامین منافع طبقاتی خرده‌بورژوازی شهر و روستا جز از طریق انقلاب، یعنی سرنگونی رژیم حاکم امکان‌پذیر نیست. اما برای وقوع هر انقلابی، وجود میزان معینی از آگاهی طبقاتی و شکل معینی از سازمان‌یافته‌گی متناسب با آن انقلاب، ضروری است که به آن می‌گویند آماده‌شدن شرائط ذهنی، چیزی که برای توکل عامل تعیین‌کننده نیست!

با این که توکل در آغاز سخنرانی‌اش، بدون این که منتظر "سازمان یافته‌گی توده‌ها" بشود، با نورافکن "لکوموتیو خودجوش" اش چشم همه را خیره کرده بود، اما در پایان به یاد "سازمان یافته‌گی" می‌افتد:

"دامنه وسیع اعتصابات کارگری کنونی، ... درجه سازمان یافتگی و آگاهی کارگران را نشان می‌دهد. ... این موج مبارزات کارگری نشان می‌دهد که شرایط برای ارتقای این مبارزات از طریق به هم پیوستگی آن‌ها فراهم است و تمام تلاش کمونیست‌ها و پیشروان کارگری باید روی این مسئله متمرکز گردد. ... برای دگرگونی توازن قوا به نفع اردوی انقلاب، ضروری است که این اتحاد، شکلی سازمان یافته به خود بگیرد. رشد و اعتلای مبارزات معلمان و پرستاران نیز نشان می‌دهد که شرایط برای هم آهنگی مبارزات و سازماندهی به این اتحاد فراهم است." (تاکیدها از ماست)

در پایان، توکل آخرین شاهکارش را نیز ارائه می‌کند:

"برای اینکه بتوان استراتژی سرنگونی رژیم و استقرار یک حکومت کارگری ... را محقق ساخت، باید روشن کرد که ضربه اصلی را باید به کدام بخش از طبقه حاکم و نمایندگان سیاسی آن وارد کرد. نمی‌شود مستقیم به سراغ سرنگونی رژیم رفت، مگر آنکه نخست جریان موسوم به اصلاح طلب را که نقش مهمی در شکل دادن به توازن موجود دارد و به اشکال مختلف تلاش کرده است حتا در میان اقدار مخالف نظم موجود نفوذ و خرابکاری کند، هدف مستقیم قرار دهیم."

طبق این دستورالعمل:

بگردید کارگران کارخانه‌های اصلاح طلبان را پیدا کرده و مبارزات آن‌ها را ارتقاء داده و با مبارزات معلمان و پرستاران اصلاح طلبان متحد کرده و سازمان بدهید!

توکل این نسخه را برای دیگران می‌پیچید چون برای خودش وظائف دیگری را در ارتباط با اصلاح طلبان قائل می‌شود: "ما باید تلاش مستمری را برای افشای آن‌ها به کارگیریم و بی‌امان آن‌ها را زیر ضرب قرار دهیم و تضعیف کنیم."

در مجموع، توکل یک بار دیگر با توسل به تحریف تاریخ نشان می‌دهد که هم‌چنان گرفتار در باتلاق نفی تئوری انقلاب ایران، یعنی مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک است و با پریشان‌گویی همیشه‌گی اش تلاش می‌کند تا با عمده و تعیین کننده ندانستن دلایل اصلی بقاء تاکنونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، این چنین وانمود سازد که گویا با مبارزات خودبه‌خودی توده‌ها و زیر ضرب قراردادن به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی، آن‌هم از طریق افشاگری، می‌توان توازن قوای طبقاتی را به نفع اردوی انقلاب دگرگون ساخت!!!

در حالی که توازن قوا و تفوق طبقاتی، به شکل مکانیکی و با ارقام و اعداد و کمیت طبقات معین نمی‌گردد، بلکه به صورت دیالکتیکی و در روند شکل‌گیری و رشد تضادهای طبقاتی، توسط قدرت سیاسی - نظامی طبقات هر جامعه مشخص می‌شود.

سر مقاله‌ی نشریه‌ی پیام سیاهکل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره‌ی ۲۹، شهریور ۱۳۹۴

بازگشت